

بسم الله الرحمن الرحيم

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»

قرن هجری

از پول کودن تا پول دوشمند

مؤلف: مهندس علیرضا راهداری

سرنامه	راهداری، علی رضا، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور	قوز مالی از پول کودن تا پول هوشمند / مولف علیرضا راهداری.
مشخصات نشر	تهران: علیرضا راهداری، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	۵۶۰ ص.
شابک	0-6622-04-600-978
وضعیت فهرست نویسی	فیفا
نوع	سیاست پولی
رده - ی کنگره	۱۳۹۵۳/۳۳۰HG / ۱۷۹۹
رده بندی دیویی	۴۶/۳۳۲
شماره کتبی	۳۵۲۴۸۷۲

نام کتاب: قوز مالی از پول کودن تا پول هوشمند

نویسنده: مهندس علی رضا راهداری

نوبت چاپ: اول-1395

شمارگان: 1000

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اتاق فکر

ویراستار: علیرضا راهداری

طراح جلد: محمود شمس الدین

«کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر می باشد»

قیمت 100 هزار تومان

ارتباط با نویسنده : 09129400135

فهرست

۶	قوز مالی چیست؟
۴۹	فکر مالی
۶۷	دانش مالی
۸۱	چهار جهت اصلی تولید پول
۹۹	نقشه مالی
۱۶۴	دارایی به نام کارروانه
۱۸۶	پول چیست؟
۲۱۷	جدول گردش مالی
۲۴۸	اهرم کردن
۲۷۸	زبان مالی چیست؟
۳۲۷	کسب و کار خودتان
۳۵۰	انواع سرمایه گذاری
۳۶۷	چرا وام می گیرم؟

۴۰۵ کسب و کار شخصی خودتان را ه بیاندازید

۴۲۳ پول بیشتر بدست آوردن

۴۳۱ چگونه به پولهای بزرگ دست پیدا کنم؟

۴۵۰ شروع از صفر تا رسیدن به پول

۴۵۹ تجربه

www.ketab.ir

پیشگفتار

ماشین را روشن کردم از جنوبی‌ترین اتوبان تهران به سمت شمال تهران به حرکت درآمدم و به سمت آموزشگاه شهرک غرب در حال حرکت بودم آنجا جمعیتی فراوان منتظرم هستند تا درباره قوزمالی از پولکودن نارول هاشمند آموزش ببینند. در مسیر وقتی هوا گرم بود سقف را باز کردم برگ‌های کتاب قوزمالی که دست نویس بود در هوا رها شد مثل پول‌هایی که در اتوبان در حال ریختن بود. برگه‌ها در هوا رها بودن، ماشین کناری به من سلامتی داد که برگه‌ها در حال ریختن هست من هم متوجه شدم و از او تشکر کردم. وقتی می‌گازیدم و صدای غرش موتور شنیده می‌شد که صدای جذابی برای من است و در مسیر حوادث و راهی که برای رسیدن به استقلال مالی طی کرده‌ام مثل یک فیلم از جلوی چشمان من عبور می‌کرد نگاهم روی سرعت شمار بود تا از سرعت مجاز فراتر نروم اما با پشت سر گذاشتن ماشین‌ها داخل اتوبان به سرعت خودم را به محل برگزاری همایش می‌رساندم.

به جلسه رسیدم. جمعیتی فراوان آنجا منتظر بودند درانتهای سالن
صندلی کم آمده بود و برخی ایستاده بودند. مثل همیشه کلاس را با
یک لطیفه شروع کردم و این اولین درسی است که درهوش زبانی به
مدیران و بازاریابان و افرادی که دنبال توسعه فردی هستند می‌دهم.
داستان در کجا شروع شد.

جلسه آخر برای برای درمان اغتشاشات فکری بود در پایان به
سوال‌ات شرکت کنندگان پاسخ می‌دادم به یکباره آقای وسط جمعیت
برخواست و فریاد زد من می‌خواهم صحبت کنم اجازه هست!
گفتم کی بود؟ وسط جمعیت دستی بالا رفت.

گفتم خواهش می‌کنم گفت: من می‌خواهم یک چیزی را مطرح کنم
می‌توانم جلو جمعیت و روی سن بیایم گفتم بفرمایید
او قد بلندی داشت و بسیار شیک پوش به همراهی آراسته داشت.
حدود ۴۵ سال سن داشت.

با عرض سلام به کلیه شرکت کنندگان! من عضو این کلاس نیستم
ولی از این جا رد می‌شدم که وقتی فهمیدم استاد کلاس جناب آقای
راهداری برقرار هست حضور یافتم.

من حدود ۸ ماه قبل در این کلاس شرکت کردم. راستش من صاحب ۴ کارخانه هستم و همانطوری که که می‌دانید اقتصادی در حال رکود هست. وقتی در کلاس اغتشاشات شرکت کردم ۲ کارخانه داشتم در حال شکستگی و کاملاً گیج بودم اجناس من به دلیل نداشتن اسنان ارد لازم از مرز اروپا برگشت خورده بود. در کلاس استاد اغتشاشات فکری را متوجه شدم و تازه فهمیدم من همین مشکل را دارم ایشان در کلاس از اغتشاشات مالی مختصری هم صحبت کرد و اندکی درباره قوز مار گفت من کتاب قوز فکری را خوانده بودم و بسیاری از مشکلات من را حل کرد مثلاً پرس فکری اما از همه جالبتر تکنیک‌های مؤلف کتاب اتاق فکر بود و افعلاً تکنیک‌های ایشان مثل سه چرخه، اسلحه روی شقیقه، دفتر مدیریت غوغا می‌کند. ایشان مدیریت کار کلیدی را که مطرح کردن من از همان روز مدیریت ویژه‌ای روی کارهای کلیدی خودم اعمال نمودم با همان دفتر کوچک کار روزانه در عین کوچکی کارایی فراوانی دارد. من از همان دفتر ۱۰ هزار تومانی، که بسیار ساده هست و مدیریت کار کلیدی خود موفق شدم ۲ کارخانه خود را به ۴ کارخانه بدل کنم.

در این جا جمعیت شروع به کف زدن کردن و از داخل جمعیت این سؤال مطرح می‌شد که چگونه؟

او گفت: من کارهای کلیدی خودم را گم می‌کردم و مداوم عقب می‌افتادم. تا این که متوجه این موضوع شدم. یکی از اغتشاشات که مهندس در جلسه مطرح کرد تعارض ارزش‌ها و اهداف است که نمی‌گذارد ما به اهدافمان برسیم من آن سی دی را گوش کردم و سعی کردم تعارض ارزش‌های خود را از بین ببرم. که چنین اتفاقی افتاد. مهندس راهمادی تکنیکی را مطرح می‌کرد با این عنوان که سوالی را بپرس که حالا نرسیدی؟ این جمله واقعاً معجزه می‌کند. ایشان در کلاس یک سوال مطرح کرد که چگونه می‌توان دارایی‌های خود را دو برابر کرد؟

من آن روز ذهنم درگیر کلاس شده بودم تفکر موازی، تکنیک‌ها مثبت، منفی، و جالب را بکار می‌گرفتم. یکی از حضار پرسید: چگونه است این تکنیک‌ها را به عادت تبدیل کردی؟

او گفت با این ایده که ماشین و گوشی تلفنی همراه خود را به کلاس بدل کنید. من تمام ساعتی که تا کارخانه در این هشت روز می‌روم و بر می‌گردم سی دی‌های مهندس راهمداری در ماشین می‌گذارم و گوش می‌کنم.

همین الان تکنیک سه چرخه را گوش می‌کردم که این جا آمدم.

رازی که شاید من را موفق کرد ۲ کارخاه خود را به ۴ کارخانه بدل کنم این بود که:

من فهمیدم شکاف بازار را چگونه پیدا کنم! قبلاً این عبارت را شنیده بودم ولی تکنیک‌های استاد به من کمک کرد ابزار پیدا کردن این شکاف را به من دارد.

حاضر گفت: شکاف بازار چیست و ابزار آن چیست؟

او گفت: من برای همین این جا هستم اما قبلش یک چیز را به شما بگویم من در حال حاضر هم دارایی و هم درآمدم دو برابر شده است. یکی از حضار پرسید:

یعنی چقدر شده است؟

او سکوت کرد:

دوباره درخواست‌ها بالا رفت

او گفت به قول استاد پول ساکت است ولی کارخانه من از ۲ تا به ۴

تا افزایش پیدا کرده است و من به اروپا با تفکر «جای بوشمند» محصولات خود را صادر کردم.

من می‌خواهم راز این کار را به شما بگویم.

همه ساکت شدند.

او گفت: من قبل از این که وارد کلاس اغتشاشات فکری شوم کارخانه داشتم و درآمد خوبی داشتم منتها آنها دو برابر شد. او ادامه داد داخل کلاس ۸ ماه قبل استاد مطرح کرد که قرار است کتابی با عنوان قوزمالی از پول کردن تا پول هوشمند بنویسید که مانند کتاب قوزحک از زنده بودن تا زندگی کردن بسیار روان و تکنیکال است، فکر کنم استاد درسی دی اغتشاشات فکری خود مطرح می کند که اگر تکنیک های من را استفاده کردید و جواب داد حتماً به من از طریق موبایل اطلاع دهید و افعالت این بود که من موفق شدم و تصمیم دارم دارایی خود را دوباره دو برابر کنم و آمدم امروز که نتیجه آموزش های ایشان را به عرض شما و استاد رسانا، چون احساس دین می کردم. من آن روز که وارد کلاس شدم تعهد کرده اگر درآمد من دو برابر شود درآمد یک روز خود را طی یک مکانیزم خاص به کسی که این کمک را کرده است برگردانم. حالا وقت اجابت است.

من می خواهم راز را به صورت همگانی به همه مردم ایران بگویم همان طور که استاد مطرح کردند فقیر کسی نیست که پول ندارد فقیر کسی است که ایده ندارد می خواهم درس پس بدهم یک ایده به استاد و شما بدهم که به نفع همه ما و جامعه است.

همه حضار کف زدند انگار گوش‌ها تیزتر و نگاهها تمرکز بیشتری داشتند تا ایده را بشنوند. او گفت خود ما از استاد در جای کتابشان خوانده‌ایم که تفکر و ایده‌ها تا مکتوب نشوند ارزشی ندارند. اگر راز این جا مطرح شود در ۵ سال آینده و دل تاریخ و در این کلاس دفن خواهد شد. با تکنیک‌های خود استاد خیلی فکر کردم تا این ایده به ذهنم رسید.

هم گفتند ایده را بخر!

او گفت: اگر استاد راه ناری کتاب قوز مالی خود را تا سال ۱۳۹۵ تحویل بازار بدهد من اولین کتاب چاپ شده را به اندازه درآمد یک روز خود می‌خرم.

بچه‌ها پرسیدند:

حق امتیاز کتاب را یا اولین جلدی که از چاپ بیرون بیاید؟

او گفت: نه اولین جلدی که از چاپ بیرون بیاید.

همه کف زدند اما یکی از بین حضار گفت درآمد روزانه شما حق‌در

است؟

جلسه را سکوتی فراگرفت:

او گفت درآمد یک روز خود را می‌دهم به میزان آن کاری نداشته

باشید.

بچه ها اصرار کردند گفتند از کجا معلوم شما تایک سال دیگر این کار را بکنید

او گفت: راست می گوئید چک می دهم.

بچه ها گفتند: مبلغ چک را بایستی بنویسی و به همه بگوئید
و گفت: باشه

ثفت: باز این که به شما ثابت کنم راست می گویم الان ساعت ۸ شب است با حسابدار تماس می گیرم و روی پیج می گذارم هر عددی گفت: من به حساب جناب آقای راهداری برای خرید یک کتاب پرداخت می کنم.

او شروع به شماره گیری کرد. همه منتظر بودند چه اتفاقی می افتد صدای بوق تلفن بلند شد تلفن زنگ می خورد. یک نفر گوشی را برداشت گفت آقا سلام امری داشتید. او گفت: آقا امروز چقدر بوده است؟ او گفت: بگذارید آقا حساب کنم چند دقیقه دیگر زنگ می زنم و تلفن را قطع کرد.

یکی از او پرسید چرا شما این کار را می کنید؟

او گفت اگر من راز را بگویم با توجه به این که وقت نیست صحبت من غیره منتظره خواهد بود امکان دارد تمام مطلب بیان نشود و من

ایده را از استاد گرفتم که یک فکر کامل بهتر از هزاران ایده خوب هست.

این کتاب می تواند ۵ سال دیگر وارد بازار شود می تواند همین امروز وارد بازار شد و ایده ها و تکنیک های ایشان بدست همه جامعه و حتی جهان باشد. کتاب قوزفکری ایشان یک کتاب کامل هست شما می توانید صدها کتاب بخوانید ولی به نتایجی که در این کتاب هست نرسید. یا کتاب اتاق حکم در ده گام. بخصوص داستان شرکت سونی که انتهای آن وجود دارد و خودش کلی حرف برای گفتن دارد. من با این کار قصد دارم که تمام مردم ایران را از این دانش برخوردار کنم البته با اجازه شما.

همه حضار کف زدند.

من که مبهوت کار این آدم بودم با سر خند مخالف ایشان را تأیید کردم. نمی دانستم چه بگویم انگار غافل گیر شده بوده البته قبلاً در کلاس های دیگری نیز این اتفاق ها می افتد اما نه به این وسعت! در این هنگام تلفن آن مرد زنگ خورد او گفت: بله چقدر شد دقیق بخوان و صدای گوشی را بلند کرد صدای حسابدار او از تلفن پخش می شد: سکوتی بر جلسه حاکم شد که صدای نفس حسابدار از آن طرف تلفن شنیده می شد.

او گفت پنجا میلیون و دویست هزار تومان درآمد امروز بوده است. او تلفن را قطع کرد. یک دفعه مثل بمب سالن ترکید همه کف و هورا کشیدند.

حضار و حتی خود من هم نمی توانستیم باور کنیم درآمد او از ۴ کارخانه بصورت روزانه پنجاه میلیون بود و می خواست این مبلغ را به عنوان خراج او به جلد کتاب بدهد.

همه متعجب بودند او چه می کند؟ او دست چک خود را از کیف دستی اش بیرون کشید بسیار خونسرد و آرام دسته چک را روی صندلی گذاشت و شروع به نوشتن کرد.

مسئول بصری نیز با دوستانش بی مبلغ چک و نوشتن او متمرکز شد و همه روی پرده می دیدند او نوشت پانصد میلیون ریال بابت خرید یک جلد کتاب قوز مالی در سال ۱۳۹۵ هـ. ش. کشیدند

اما او گفت این چک یک شرط دارد و آن این است که تا سال ۱۳۹۵ کتاب وارد بازار شود در غیر این صورت این چک نقد نخواهد شد. بعد او رو به من به عنوان استاد جلسه کرده و گفت:

آیا شما موافق هستید؟

همه گفتند بله ولی او گفت خود استاد بایستی این شرط را قبول

کند.

من هم پاک غافلگیر شده بودم با علامت سر آن را تأیید کردم!
 جلسه مثل بادکنک ترکید همه کف و هورا می کشیدند
 بچه ها گفتند استاد شما شیرینی به ما می دهی به خاطر وقایع
 امروز؟ من هم گفتم قیمت گذاری کتاب را به شما می سپارم
 در جلسه هم همه شد برخی گفتن بایستی ارزانیای حتی رایگان باشد
 برخی می گفتند بایستی گران باشد هر کسی یک قیمتی می گذاشت
 ۲۰ هزار ۳۰ هزار ۴۰ هزار و.....

تا این که همان مرد بلند قد گفت من می خواهم یک نظری بدهم
 اگر با من موافق هستید قیمتتار را بالا ببرید:

آیا تاکنون چیزی که مجانی - رایگان - کردید قدرش را داشته اید؟
 همه با علامت سر آن را تأیید کردند. او گفت به نظر من کتاب
 بایستی بگونه ای قیمت گذاری شد که حتی اگر بخواند من خودم
 سرمایه دار هستم و در زندگی خود چیزهای با ارزش را گران خریده ام
 هیچ چیز با ارزشی رایگان و ارزان نیست. ماشین صد میلیون با ماشین
 ششصد میلیونی از نظر کیفیت متفاوت است.

من می خواهم چیزی را که باعث رشد و اساساً من با استاد آشنا
 بشوم را بیان کنم